



سفرنامه میرزا صالح شیرازی

سید محمد علی شهرستانی



این صفحه می‌باشند (۲)

وجود چند برگ یادداشت و کاغذهای خط خطی در جوف عکسها نشان می‌داد که پیش از آن نیز، دیگری یا دیگرانی، کوشیده‌اند متن را بازنویسی کنند، اما نتوانسته‌اند حتی یک صفحه کامل از کتاب را درست بخوانند، چه رسد به آن که درست بازنویسی کنند.

شش هفت ماه طول کشید تا «روزنامه» یا «سفرنامه» یا آن گونه که خود نویسنده اعتراف کرده است: «مرخرف نامه»ی میرزا محمد صالح شیرازی، مشهور به کازرانی، را از روی نسخه «موزه بریتانیا» بازنویسی، تصحیح و قابل استفاده کردم. در خلال کار، هر جا که اظهار نظر تاریخی از نویسنده می‌دیدم، به کتابهای مرجع پناه می‌بردم تا بتوانم توضیح مسناسی در پسانوشتها ارائه کنم. ناچار شدم یک دوره تاریخ انگلستان را بخوانم.

برای خواندن حروف سیاق و برگردان ارقام و آماری که با این حروف نوشته شده بودند، رنج بسیار بردم. انسان آزاده‌ای را، که یادش گرامی و روانش شادباد (مرحوم حاج غلامعلی عقیقی کرمانشاهی)، به منظور حصول اطمینان از صحت ترجمه این ارقام به زحمت انداختم. از ایشان تقاضا کردم صحیح‌ترین شکل و رسم الخط حروف سیاق را برای من بنویسند، و از کرمانشاه ارسال فرمایند. آن مرحوم هم، با کمال لطف و بزرگواری، این زحمت را تقبل کردند.

در اواخر زمستان سال ۱۳۴۶ دوست خردمند ارجمندی به دیدنم آمد و گفت: میکروفیلمی از یک اثر قدیمی منحصر به فرد، از موزه بریتانیا، برای آقای اسماعیل رایین آورده‌اند، که خواندنش کمی مشکل است. اگر بتوانی بازنویسی و تصحیح آن را تقبل کنی خدمت بزرگی به تاریخ و فرهنگ ایران کرده‌ای. گفتم: باید کتاب را ببینم. قراری گذاشتیم و چند روز بعد نسخه عکس برداری شده‌ای از میکروفیلم مزبور را برای من فرستادند. من تا آن زمان آقای رایین را از نزدیک نمی‌شناختم، و راستش را بخواهید، همان شناخت دورادوری هم که از سلوک سیاسی، رفتار اجتماعی، مشاغل و حتی آثار چاپ شده ایشان داشتم، چندان حسن ظنی در من بر نمی‌انگیخت (۱) اما به همان نسبت در درستی و سلامت فکر و تقوای اجتماعی آن دوست گرامی، که رابط و پیام‌رسان ما شده بود، کوچکترین تردید و تأملی را جایز نمی‌شمردم. لذا با آن که کار شاق و وقت‌گیر کم‌اجری بود، پذیرفتم و دست به کار شدم.

هر دو صفحه از کتاب در یک قطعه عکس به ابعاد بیست در بیست و پنج سانتی متر گنجانده شده بود. عکسها، جمعاً، حدود یکصد و پنجاه قطعه بودند. در آخرین قطعه «فهرست گونه‌ای، شاید به خط خود میرزا صالح، نوشته شده بود که، نمی‌دانم به چه سبب، در چاپ نخستین حذف شد. چاپهای بعدی هم چون، برخلاف ادعای «کوشندگان» محترم، براساس، و از روی، همان چاپ نخستین صورت گرفته‌اند، همچنان فاقد

هرجا تردید غلبه می‌کرد تفقه به خرج نمی‌دادم، و با ادعاهای ناصواب و اظهار فضل و لجه! اصالت متن را خدشه‌دار نمی‌کردم، فقط با توضیحی در پانویس، صادقانه، خواننده را در جریان قرار می‌دادم. بدین‌گونه، بیش از هشتصد مورد توضیح و پانویس به کتاب افزودم ... و می‌دانم بسیار کارهای خوب دیگر هم بوده است که می‌باید می‌کردم، و اگر نکرده‌ام دو علت داشته است: ۱- نادانی و بی‌سوادی خودم. ۲- شتابی که اسماعیل رایین برای چاپ و انتشار کتاب به خرج می‌داد.

مقدمه چاپ نشده کتاب

در مقدمه‌ای که برای کتاب نوشته بودم، و قرار بود با عنوان مقدمه مصحح چاپ شود، و هرگز چاپ نشد، به چند نکته «فنی» هم اشاره کرده بودم، از این قرار:

۱- در متن اصلی غلطهای املایی، دستوری و انشایی فراوان دیده می‌شود.

مثلاً:	محضوظ	به‌جای	محظوظ
	غالی	به‌جای	قالی
	برخواستن	به‌جای	برخاستن
	آزوقه	به‌جای	آذوقه
	زهن	به‌جای	ذهن
		و	
	امورات	به‌جای	امور
	ادویه‌ها	به‌جای	ادویه
	تجاران	به‌جای	تجار

همچنین: اغلب به جای ضمیر شخصی «او»، «آن» و به جای «آن»، «او» به کار برده شده است. کاری که من هنگام برخورد با این گونه اشتباهها کرده‌ام این است که، به منظور حفظ اصالت متن، کلمه‌ها و ترکیبهای نادرست را به همان صورت غلط در متن باقی گذاشته‌ام و صحیح آنها را در پانویس ذکر کرده‌ام.

اما برای توضیح اشتباهات کم اهمیت که اغلب ناشی از سهو قلم نویسنده (میرزا صالح) یا نسخه‌بردار (میرزا اسماعیل) بوده‌اند، مثل: درت به جای دوت یا عماوت به جای عمارت، نیازی ندیدم که خواننده را به پانویسها ارجاع دهم، متن را اصلاح کردم.

۲- یکی دیگر از نقایص کتاب توضیح مکرر و واضحات و اطناب بی‌موردی است که سبب ملال خواننده می‌شود، و چون سلیقه نویسنده و شیوه نگارش او چنین خواسته است، و اثر جنبه تاریخی و سندی دارد، ویراستار نه می‌تواند و نه باید دست به ترکیب آن بزند.

۳- خواسته‌ام که هر اشتباهی را فقط یک بار در پانویس تذکر دهم، اگر موردی خلاف این خواست دیده شود، که دیده می‌شود، فقط به سبب شتابی بوده است که در سپردگی مطالب آماده شده به چاپخانه داشته‌اند.

۴- در نسخه اصلی اشتباههایی دیده شده که بی‌تودید از میرزا صالح نیست، و محصول کم دقتی میرزا اسماعیل، نسخه‌بردار اولیه، است. مثل:

پنج دخم به جای بیج و خم. یا نوشتن یک اسم به چند صورت، مثل: اسموت، استرت، استوت. این گونه اشتباهها نیز اگر کم اهمیت بوده‌اند، اصلاح شده‌اند، یا، اگر تردیدی برانگیخته و تأملی می‌طلبیده‌اند، در پانویس به آنها اشارت رفته است.

۵- برخی ناهماهنگی‌های نوشتاری را نیز، به همان سبب حفظ اصالت اثر، دست نخورده باقی‌گذاشتم. مثلاً: «ابراهیم» یک جا به همین صورت، و جای دیگر به صورت «ابرهیم» نوشته شده است؛ یا «جمادی‌الثانی» هم به این صورت و هم به صورت «جمادی‌الثانی» نوشته شده است؛ یا «نخجوان» به صورت «نخجوان» نیز نوشته شده است. همچنین «توب» به صورت «توب» هم نوشته شده است. در این گونه موارد نیز سلیقه بنده دستکاری را جایز ندانست.

۶- نویسنده اغلب به جای «کسره» از های بیان حرکت (های غیرملفوظ) استفاده کرده است. مثلاً: به جای «ششدر حیرت» نوشته است «ششدره حیرت». به جای «رابطه» نوشته است «رابطه» به جای «میان» نوشته است «میانه». برای مثال: وقتی خواسته است بنویسد «رابطه میان ...» نوشته است: «رابطه میانه...» این گونه موارد نیز در پانویسها مشخص شده‌اند.

۷- در ثر میرزا صالح جمله‌های بی‌فعل فراوان‌اند، ملاحظه فرمائید: «یکساعت از ظهر گذشته وارد باشبارتن [!] بخانه مستر ابراهیم رسیدیم.» که باید می‌نوشت: «یک ساعت از ظهر گذشته به اشبارتن وارد شدیم، و به خانه مستر ابراهیم رفتیم.» که ... ایضاً به منظور حفظ اصالت اثر، قص این گونه جمله‌های تلگرافی! فقط در پانویسها نموده شده است.

۸- نسخه‌ای که در پانویس به نامهای «متن اصلی»، «نسخه اصلی»، «متن خطی» و «نسخه اصلی» معرفی شده است، همین نسخه مضبوط و محفوظ در موزه بریتانیا است که مورد استفاده من قرار گرفته است.

۹- شیوه نوشتن میرزا صالح و میرزا اسماعیل این گونه بوده است که جمله‌ها و عبارت‌ها را، چه نظم و چه ثر، ردیف و پشت سر هم می‌نوشته‌اند. این قص، تا حد امکان، اصلاح شد. یعنی عبارت‌های منظوم به صورت رسم‌الخط معمول و متداول فارسی، با حفظ فاصله بین دو مصرع نوشته شدند. همچنین پس از پایان هر مطلب، مطلب تازه از سر سطر آغاز شد. نقطه‌گذاری، علامت‌گذاری و مراعات ضوابطی که خواندن را آسان‌تر می‌کند، همه به سلیقه من بوده است، اما تکیه روی کلمات غالباً از خود نویسنده است، و چنانچه استثنایی هم بوده باشد، حتماً، در پانویس تذکر داده شده است.

۱۰- اسامی اماکن و اشخاص گاه واضح و خوانا نبود، و چون یافتن املا و اعراب آنها نیز امکان نداشت، «فی‌المثل» یافتن نام صحیح فلان ده روسیه که یک روز میرزا صالح از آن گذشته، یا نام فلان افسر فرانسوی که در مجلسی یا نویسنده برخوردی اتفاقی داشته است، نه کار سبلی بود و نه چندان ضرورتی داشت. لذا این گونه اسامی، که تعدادشان زیاد هم نبود، شبیه‌نویسی شدند.

۱۱- هر کلمه ناخوانا را، که در صحت نقل آن تردید داشته‌ام، در پانویست با علامت سؤال (؟) مشخص کرده‌ام.

۱۲- کار چاپ نیز اشکالاتی را به موارد پیش گفته افزوده است، از این قبیل: «بالآخره» را مرحوم میرزا صالح «بالاخره» می‌نوشته است. من صحیح آن را در پانویست ثبت کرده‌ام، تا خواننده هم رسم الخط میرزا را دانسته باشد، و هم املا صحیح کلمه را، برای تطبیق، پیش رو داشته باشد. اما چاپخانه در هر دو جا، متن و پانویست، کلمه را با املا صحیح نوشته است!

و از این قبیل «تذکرات فنی»! در مقدمه چاپ نشده منیر سفرنامه میرزا صالح شیرازی وجود داشت. تاریخ نگارش این مقدمه تیرماه چهل و هفت است، یعنی درست پس از پایان کار بی‌اجر و مزد دوباره‌نویسی، تصحیح و تحشیه سفرنامه، برای نخستین بار.

پس از چاپ کتاب

کتاب که چاپ شد، [شاید اشاره به این مطلب، بعد از سی‌واندی سال هم، از مناعت به دور باشد] هم آقای رایین و هم ناشر محترم وظایف و دیون خود را از یاد بردند. حتی اسم بنده را هم پشت جلد کتاب ننوشتند. و همان طور که عرض شد مقدمه‌ای را هم که من برای کتاب نوشته بودم، با آن که توضیحات ضروری بسیار (از جمله نکات دوازده‌گانه‌ای که ذکر شد) در آن بود، حذف کردند. کتاب شد: «سفرنامه میرزا صالح شیرازی، با اهتمام و مقدمه اسماعیل رایین، روزن». فقط در یکی از صفحه‌های آغازین کتاب آورده بودند که: «تصحیح و دوباره‌نویسی از: محمد شهرستانی»^(۳)

اگرچه «همکار» و «مقدمه‌نگار» ارجمند من دانسته بودند که نامم «سیدمحمدعلی» است، نه «محمد» و در مقدمه کتاب هم نوشته بودند: «تذکر این نکته را فرض اخلاقی خود می‌دانیم که از مساعی و کوششهای آقای سیدمحمدعلی شهرستانی، دبیر دبیرستانهای تهران سپاسگزاری [کذا]! کنیم. همت و پشتکار و دقتی که ایشان در دوباره‌نویسی، تصحیح، و همکاری برای انتشار این سفرنامه مبذول داشته‌اند، مورد ستایش است...»^(۴) و بیوگرافی مختصری هم از بنده، براساس سؤال و جوابهای تلفنی، قلمی کرده بودند، اما در شناسنامه کتاب نام من «محمد» ثبت شده بود. همین، و بگذریم....

پس از پانزده سال

پانزده سال از چاپ نخستین کتاب «سفرنامه میرزا صالح شیرازی» گذشت. در سال ۱۳۶۲ یک وقت خبر شدم که سفرنامه میرزا صالح را دوباره به زیور طبع آراسته‌اند! آن هم به نام تازه «گزارش سفر میرزا صالح شیرازی». نخست پنداشتم نسخه خطی تازه‌ای یافته‌اند. چون می‌دانستم یکی دو دستنویس دیگر از این کتاب وجود دارد. و شنیده بودم یکی از این دستنویسها در گنجینه کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود. از نسخه‌ای نیز در

کتابخانه مرحوم محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا) نام برده می‌شد. پنداشتم حضرات به آن، یا به مشابهی، دست یافته‌اند، و ویرایشی منقح و مصحح ساخته و پرداخته‌اند، اما دریغ...

بزودی دریافتم که فقط یک کتاب‌سازی صورت گرفته است. نام کتاب را هم، به همین دلیل، مختصر تغییر داده‌اند، و من باب احتیاط! «پیشگفتار» مرحوم رایین را حذف کرده‌اند. مؤدبانه بگویم، با استفاده «زیرکانه» از آن، «دبیاچه‌ای» ساخته‌اند، اما «نپرداخته» و شلوغ، که در آن حتی یک صفحه بی‌غلط وجود ندارد. اگرچه سه عکس از اسناد ارائه شده آن «پیشگفتار» را به این «دبیاچه» انتقال داده‌اند، اما هیچ کدام توضیح مناسبی ندارند. حتی دو بیت از اشعار زیبای خواجۀ شیراز را هم که به آغاز کتاب افزوده‌اند، غلط و نادرست روایت کرده‌اند. از پانویستهای چاپ نخستین نیز همان‌گونه «زیرکانه» بهره‌برداری شده است، مثلاً در ویرایش نخستین هر جا غلط املائی - رسم الخطی کهنی دیده شده بود، به منظور حفظ بکارت اثر، دست نخورده باقی مانده بود، و صحیح آن واژه یا ترکیب در پانویست ثبت شده بود. اکنون پانویست را حذف کرده و صورت متن را براساس همان پانویست تغییر داده بودند، بدون ذکری یا اشاره‌ای در پانویست، به این نمونه عنایت فرمائید: میرزا صالح این شعر سعدی را «تفاوت کند هرگز آب زلال، گرش کوزه زرین بود یا سفال؟» به غلط «تفاوت کند هر گونه آب زلال ...» نوشته است. من بدون تصرف در متن، آمده‌ام و در پانویست صحیح آن را با ذکر مأخذ و صفحه کتاب مأخذ و نام مصحح توضیح داده‌ام. کوشنده محترم چاپ دوم با استفاده از همین پانویست، بی‌هیچ‌گونه توضیح متن را تغییر داده و تصحیح کرده است. اما در چاپ نخستین عبارت «بر نمک و تنباکو ... و شراب و عرق و فقاغ و سایر اجناسی که موجب خوشگذرانی مردم می‌شود، خراج می‌گذارند». سهوی رخ نموده است «بر نمک» «هر نمک» چاپ شده است. در چاپ جدید نیز همین غلط بی‌معنی را، که بی‌معنی بودنش اظهر من الشمس است، و جمله را هم بی‌معنی و بدمعنی کرده است، همان طور غلط چاپ کرده‌اند^(۵). و از این قبیل ... این شیوه در سرتاسر چاپ دوم به کار رفته است. با افزایش غلطهای چاپی و غیرچاپی جدید ... و بدون ذکر مأخذ.

در چاپ نخستین کتاب، مأخذ و مستند صادقانه و به روشنی معرفی شده بود. صفحه اول نسخه موجود در موزه بریتانیا نیز، به عنوان نمونه مأخذ، گراور و چاپ شده بود. اسناد معتبر دیگر هم، که در معرفی و شناخت بهتر کتاب و نویسنده آن موثر بودند، بدون هیچ ابهام و اختفا، معرفی شده بودند. اما در چاپ تازه این خیرها نبود. کاملاً واضح بود که چاپ نخستین را روبروی خود نهاده و کوشیده‌اند تا «بعضی» را «برخی» کنند و با تغییراتی صوری «چیز» تازه‌ای عرضه کنند. اما در حقیقت هیچ کار تحقیقی تازه‌ای صورت نگرفته بود. و بدون آن که حتی یک اجازه تلفنی، به منظور مراعات ادب و آداب از من گرفته باشند، یا حتی یک جلد از چاپ جدید کتاب را به عنوان «حلال‌بانی»! برای بنده فرستاده باشند؛ اگرچه

میرزا صالح شیرازی

سفرنامه

با سلاطه و منکاری و شمشه

اسماعیل برالین
تصحیح و دوباره نویسی از:
محمد شهرستانی



مجسمه نیم تنه میرزا صالح E. W. Sievier. ۴. رنگ تراش انگلیسی که در سال ۱۸۳۳ در لندن از سنگ مرمر تراشیده شده است

جداگانه، با تجدید و تکرار عبارت «حق چاپ محفوظ...». و «سفرنامه فرنگ»، البته، با همان نوع استفاده‌های «زیرکانه» از بازنویسی و پانوشتها و برخی تصاویر چاپ نخستین، و، همان طور که عرض شد، بی هیچ ذکری از زحمات کوشندگان قبلی (اگر شده باشد و من ندیده باشم، همین جا طلب عفو می‌کنم).

و من به حرمت نام همان دو بزرگوار خوشنام پیر سخن را قیچی می‌زنم.

من این حروف نوشتم چنان که غیر ندانست

تو هم ز روی کرامت، چنان بخوان که تو دانی.

«دنیس رایت» و سفرنامه میرزا صالح شیرازی

«دنیس رایت» سیاستمدار انگلیسی، در کتاب خود «ایرانیان در میان انگلیسیها» چاپ نخستین سفرنامه میرزا صالح شیرازی را مأخذ و مستند قرار داده و نوشته است:

«نام میرزا صالح شیرازی به عنوان واردکننده اولین ماشین چاپ به ایران و ناشر نخستین روزنامه آن زنده است. «سفرنامه» او نیز که روزنامه خاطرات اوست و در آن شرح مفصلی از رویدادهای ایام تحصیلش در انگلستان را نوشته است و در سال ۱۹۶۸ / ۱۳۴۷ ش در تهران انتشار یافت موجب دیگری است برای زنده ماندن نام او»

و مترجم خردمند کتاب، آقای کریم امامی، در زیرنویس این مطلب

شنیدم، برخی از بزرگواران و خیراندیشان - که خوشبختانه حی و حاضرند - این وظیفه اخلاقی را به «کوشنده» محترم گوشزد کرده بودند... و اینها همه به جای خود، مدعی شده بودند که چاپ قبلی بسیار «فلوط»! بوده است. و لابد ایشان به همین سبب احساس «تکلیف» کرده‌اند و کمر همت بسته‌اند.....

اگرچه خردمندان این گونه «امور» را تقیب کرده و می‌کنند، ولی عوام الناس و تردستان بازار کتاب، آن را نوعی «زرنگی» می‌شمارند!

دو سال پس از چاپ دوم کتاب، در تابستان ۱۳۶۴، شنیدم و دیدم کتاب به «تصحیح و توضیح» آقای غلامحسین میرزا صالح، از سوی مؤسسه «نشر تاریخ ایران» به چاپ رسیده است، و با شناسنامه‌ای جدید، که، به منظور تثبیت تملک، با عبارت «حق چاپ محفوظ و در اختیار» «نشر تاریخ ایران» است» مزین شده است. باز هم بدون هیچ ذکر خیری یا فاتحه بی‌المحمدی! برای کوشندگان پیشین. اگر چه «رایین» و «روزن» مشمول رحمت حق شده بودند، و بنده هم چنانچه قصد ادعایی داشتم، همان دو سال پیش، در مورد چاپ دوم اقدام می‌کردم، اما این عمل «کاسبکارانه» مبین آینده‌نگری مدیران مؤسسه مذکور بود. «وفی‌هم الله فی الدارین، انشاءالله». و این آینده‌نگری با مقدمه‌هایی از دو بزرگوار خوشنام، آقایان فریدون آدمیت و محمد اسماعیل رضوانی، مهر تأیید خورده بود! (۶)

این چاپ به دو بخش «مجملی از احوالات اصفهان...» و «سفرنامه فرنگ» تقسیم شده است. هر یک از بخشها فهرست اعلامی دارند و کادری

این چاپ سفرنامه میرزا صالح به کوشش محمد شهرستانی و با مقدمه شادروان اسمعیل رابین انجام گرفت. در سال ۱۳۶۲ چاپ دیگری از این سفرنامه با عنوان «گزارش سفر میرزا صالح شیرازی» به کوشش همایون شهیدی انتشار یافت. با وجودی که کوشنده محترم، چاپ قبلی این سفرنامه را «مفلوط» [کذا] می‌خواند چاپ جدید علاوه بر حفظ بیشتر همان غلطها مقدار معتابهی غلط چاپی نیز به متن می‌افزاید...» (۷)

به راستی که اگر آدم نخواسته باشد در صحنه باشد، چه زیانهای مادی و معنوی بی راه، ناگزیر، باید تحمل کند؛ و در این آشفته بازار کاغذ و قلم، مادی‌اش به جهنم، آن رجزخوانیهایی «فاصلانه» به اصطلاح معنوی! بسیار دردناکتر است. همه «کریم امامی» نیستند تا عیب و هنرکاری را بی غرض و سنجیده ابراز کنند. امثال این بزرگوار، که بنده متأسفانه ایشان را هم از نزدیک نمی‌شناسم، گورهای کمیابند و حکم کیمیا دارند.

من از همان سی و اند سال پیش می‌دانستم که چنین خواهد شد و، به هر حال، اهل فضل! پیوسته در کمین نشسته‌اند و مراقب تابر معایب، نه احتمالی، بل که طبیعی و موجود، انگشت مرحمت بگذارند. آن گاه گاه کوه خواهد شد و مدعیان خواهند گفت: این ما بودیم که شاخ غول را شکستیم و چه و چه ... لذا در همان زمان، و در همان مقدمه‌ای که ذکرش رفت، به بیان نکاتی پرداخته بودم که برای مدعیان احتمالی پاسنهای مناسبی در انبان داشتند.

یادش گرامی باد و روانش شاد، خواجه بزرگوار ابوالفضل بیهقی، چه خوش دریافته بود که «بوسهل» صفاتی پیوسته پدید می‌آیند و، همین که فرصتی یافتند، از «کرانه» می‌جهند، نه تنها به «تضریب» بل به تخریب و تضييع دیگران می‌پردازند، و سرانجام لاف می‌زنند: که «فلان را من فرو گرفتم و اگر (چنان کرد) (چنین) دید و چشید... اما نباید از یاد برد که به اعتقاد همان بزرگوار «خردمندان دانستندی که نه چنان است و سری می‌جنبانیدندی و پوشیده خنده می‌زدندی...» (۸)

زیانهای سطحی نگری

واژه بُرُئس Bornos به معنی کلاه است، و «بُرئیس فرنگی» یعنی «کلاه فرنگی». میرزا اسماعیل این کلمه را، هنگام استنساخ، «پرنس» خوانده است، و به جای «بُرئیس فرنگی» نوشته است: «پرنس فرنگی». مطلب از این قرار است که میرزا صالح در یادداشت‌های خود نوشته است در انگلیس موی سر و ریشش را تراشیده و کلاه پوستی ایرانی‌اش را با بُرئیس فرنگی (کلاه فرنگی) عوض کرده است. من از سیاق عبارت دریافتم که کلمه بُرئیس است، یا توضیحی در پانویس، متن را اصلاح کردم. ولی آقای رابین بدون توجه به این اصلاح، و بی عنایت به معنای سخنی که «پرنس فرنگی» به این عبارت می‌بخشد، در پیشگفتار خود، نمی‌دانم از متن خطی یا از جای دیگر، عبارت را این گونه نقل کرده است:

«این جوان شیرازی که حتی دستار [میرزا صالح دستار نداشت، او فقط

کلاه پوستی به سرمی‌گذاشت] و لباسش را نیز - علیرغم دستور نواب والا عباس میرزا در انگلستان تغییر داد، و ریشش را هم تراشید، درباره خودش چنین نوشته است: «... اینک ریش را تراشیده و لباس انگریزی در بر کرده و ملاحظه عادت قدیم را نکرده‌ام. اگر ریش است قطع نظر از قاعده و عادت مثنی پشم است، چهار ماه تراشی باز بلند خواهد شد.

سپرافز گردن به دستار و ریش

که دستار پنبه است و سیلت حشیش

مقید به لباس ایران بودن را نیز از عقل دور دانستم و در واقع گرفتار این و آن بودن و ترجیح کلاه پوست را به پونس فرنگی (۹) دادن خوش‌آیند نیست...» (۱۰)

این نقل قول با آن چه در متن خطی سفرنامه ثبت شده و در متن چاپی نخستین، صفحه ۱۸۱، با حروف سربی چاپ و تثبیت شده است تفاوت‌های دیگری هم دارد که نشان می‌دهد مرحوم رابین، برای نقل این مطلب، نه به متن خطی نگاه کرده است، نه به چاپی و نه حتی به دستنویس من - که موظف بود آن را با نمونه‌های چاپخانه مقابله کند - چون براساس قراری که با هم داشتیم، من متن بازنویسی شده و اصلاح شده را در دو نسخه تهیه می‌کردم، یکی را به چاپخانه می‌دادم، یکی را هم نزد خود نگاه می‌داختم. آقای رابین باید متن دستنویس و فرمهای چاپ شده را از چاپخانه می‌گرفت و پس از مقابله به چاپخانه عودت می‌داد. من پس از یکی دو ملاقات کوتاه و بلند با آن مرحوم و مشاهده و استماع چند اظهار نظر شفاهی و مکتوب ایشان (نظیر آنچه در بالا ملاحظه فرمودید) پی‌بردم که کار مقابله را زاید انگاشته، یا به گونه‌ای «سرسری» و «باری به هر جهت» از آن گذشته‌اند.

کتاب چاپ شده را که دیدم مطمئن شدم که اگر ایشان این انجام وظیفه را جدی گرفته بودند، از غلطهای چاپی کتاب به میزان قابل ملاحظه‌ای کاسته می‌شد، و چه بسا که از آن گونه سهوهای مکتوب نیز

پی‌نوشت‌ها:

۱ - اگرچه پس از آن، یعنی پس از اتمام کار کتاب «سفرنامه میرزا صالح شیرازی»، نیز مودتی بین ما حاصل شد، ولی، در خلال کار تصحیح و دوباره‌نویسی این سفرنامه، بارها تلفنی با هم گفتگو کردیم و دو سه بار نیز ملاقات‌های کوتاهی داشتیم. حتی ایشان ویرایش کتاب فراماسونری را به بنده پیشنهاد کردند، و من به دلایلی نپذیرفتم.

۲ - این «قطعه» را، که اتفاقاً در بین اوراق خویش یافته‌ام، برای ضبط در اسناد میرزا صالح، به سازمان اسناد ملی ایران تقدیم می‌کنم. در این «فهرست گونه» آمده است: «فصل دوم: در بیرون شدن از تبریز و سفر بطور بورخ و سیاحت دریا تا به انگلند، ذکر منازل از ایران تا بروس، و ذکر کلیسای ارس، و ذکر جنگ روسیان و بوئاپارت، و ذکر منازل تا به بطور بورخ، و ذکر بانی شهر بطور بورخ، و ذکر اینکه اول کسی که بحکومت روس برپا شد روسیک نام شخصی بود، و اول کسی که از روس مذهب عیسوی اختیار کرده ولیدیر نام، بزرگ روسیه، بود. و ذکر سلاطین روسی که در تواریخ روس و فرنگ معلوم کرده بودند.

فصلنامه در زمینه های کامپیوتر و رایانه

فصلنامه علمی-پژوهشی در زمینه های کامپیوتر و رایانه

- ۱- آشنایی با رایانه
- ۲- کاربرد رایانه در آموزش
- ۳- کاربرد رایانه در پزشکی
- ۴- کاربرد رایانه در مهندسی
- ۵- کاربرد رایانه در کشاورزی
- ۶- کاربرد رایانه در صنایع
- ۷- کاربرد رایانه در خدمات
- ۸- کاربرد رایانه در تجارت
- ۹- کاربرد رایانه در ورزش
- ۱۰- کاربرد رایانه در تفریح

فصلنامه علمی-پژوهشی در زمینه های کامپیوتر و رایانه

فصلنامه علمی-پژوهشی

فصلنامه علمی-پژوهشی در زمینه های کامپیوتر و رایانه

فصلنامه علمی-پژوهشی

فصلنامه علمی-پژوهشی در زمینه های کامپیوتر و رایانه

فصلنامه علمی-پژوهشی

فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت (چاپ ۱۳۴۰) است که با تجدیدنظر و افزودن چند یادداشت تاریخی، بدین صورت نشر می یابد. و مقدمه آقای محمد اسماعیل رضوانی با عنوان «میرزا صالح شیرازی و روزنامه نگاری».

۷ - «ایرانیان در میان انگلیسیها»، دینس رایت، ترجمه کریم امامی، جلد اول، چاپ اول، تیرماه ۱۳۶۶، صفحه های ۱۶۹ و ۱۷۰.

۸ - تاریخ بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین کاتب بیهقی، سعید نفیسی، مجلد نخست، کتابخانه سنایی، صفحه ۲۰۴. و تاریخ بیهقی، ... دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ سوم، ۱۳۷۳، انتشارات مهتاب، جلد اول، صفحه ۲۲۶.

۹ - تکیه روی کلمات از من است.

۱۰ - سفرنامه میرزا صالح شیرازی، اسماعیل راین، سید محمد علی شهرستانی، چاپ اول، ۱۳۴۷، روزن، صفحه ۱۷.

فصل سوم: در نزول انگلند و توقف آنجاست، و در تعریف لندن، و از اول بنیاد این مملکت که در تواریخ ... و طریقه شروع و آیین ولایتی و شورنخانه و غیره.

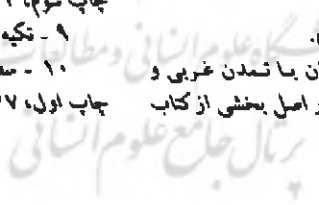
فصل چهارم: در خروج از انگلند الی دارالسلطنه تبریز و بیان حکومت عثمانیه.

۳ - خلاف نگفته باشم، پس از رفت و آمد بسیار، ۹ جلد کتاب و پانصد تومان وجه رایج، که هزینه کاغذ و کاربن و خودکار مصرف شده را هم تأمین نمی کرد، از سوی مؤسسه روزن به بنده مرحمت شد.

۴ - سفرنامه میرزا صالح شیرازی، اسماعیل راین، تصحیح محمد شهرستانی، چاپ اول، مقدمه، صفحه ب.

۵ - صفحه ۳۲۷ چاپ نخستین، صفحه ۳۱۷ چاپ دوم.

۶ - مقدمه آقای فریدون آدبیت با عنوان «آشنایی ایران با تمدن غربی و پیشروان ترقی جدید» با این توضیح در پانوش: «این گفتار در اصل بخشی از کتاب



آنچه در پاره پاره کنند چون سلطان مراد در تخت جهان بود بر تیره زده و یک دفعه بیست پنج
 خانه از خرابی و باده شکسته سپید بزمی بیجا علی غنچه و بستانان تیغ کزت استمال آنجا پوی
 بنامه از آنوقت همین سپید بزمی که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت
 سپید بزمی که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت
 اول که سپید بزمی که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت
 خان بخت بر سر طایفه بلند که کوفت با دوی از دوا در یک جبال دانسته بود هم که در حال خود بود
 سلطان دانسته تیغ از سلطان خود مراد کرد و کوفت بر سر دوشان از کوفت سپید بزمی که در پاره پاره بود
 ماری نه سپید بزمی که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت
 بعضی در اطراف مجلس و طایفه و بسیاری از دهن آن طایفه نود و بی که در پاره پاره بود
 سپید بزمی که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت
 کوفت بلند که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت
 بله کوفت بلند که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت
 طایفه در صحنه طایفه آنجا که کوفت بلند که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت
 طایفه در صحنه طایفه آنجا که کوفت بلند که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت

سلطان مراد در تخت جهان بود بر تیره زده و یک دفعه بیست پنج
 خانه از خرابی و باده شکسته سپید بزمی بیجا علی غنچه و بستانان تیغ کزت استمال آنجا پوی
 بنامه از آنوقت همین سپید بزمی که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت
 سپید بزمی که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت

که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت
 خان بخت بر سر طایفه بلند که کوفت با دوی از دوا در یک جبال دانسته بود هم که در حال خود بود
 سلطان دانسته تیغ از سلطان خود مراد کرد و کوفت بر سر دوشان از کوفت سپید بزمی که در پاره پاره بود
 ماری نه سپید بزمی که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت
 بعضی در اطراف مجلس و طایفه و بسیاری از دهن آن طایفه نود و بی که در پاره پاره بود
 سپید بزمی که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت
 کوفت بلند که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت
 بله کوفت بلند که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت
 طایفه در صحنه طایفه آنجا که کوفت بلند که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت
 طایفه در صحنه طایفه آنجا که کوفت بلند که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت

سلطان مراد در تخت جهان بود بر تیره زده و یک دفعه بیست پنج
 خانه از خرابی و باده شکسته سپید بزمی بیجا علی غنچه و بستانان تیغ کزت استمال آنجا پوی
 بنامه از آنوقت همین سپید بزمی که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت
 سپید بزمی که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت

روش کاظم انانی و مطالعات فریسی

در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت
 خان بخت بر سر طایفه بلند که کوفت با دوی از دوا در یک جبال دانسته بود هم که در حال خود بود
 سلطان دانسته تیغ از سلطان خود مراد کرد و کوفت بر سر دوشان از کوفت سپید بزمی که در پاره پاره بود
 ماری نه سپید بزمی که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت
 بعضی در اطراف مجلس و طایفه و بسیاری از دهن آن طایفه نود و بی که در پاره پاره بود
 سپید بزمی که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت
 کوفت بلند که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت
 بله کوفت بلند که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت
 طایفه در صحنه طایفه آنجا که کوفت بلند که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت
 طایفه در صحنه طایفه آنجا که کوفت بلند که در پاره پاره بود و سلطان مراد تمام بر تری لب بخت